

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تقریرات درس خارج اصول حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرّسی طباطبائی یزدی دامت برکاته

دوره دوم - سال سیزدهم - جلسه ۸۳ - شنبه ۹۶/۲/۲

حل شبهات در رجوع به مجتهد انفتاحی

حل شبهه در رجوع مقلد به مجتهد مستصحب

شبهه این بود که مقلد چگونه چیزی را که مجتهد با استصحاب به دست آورده، (اعم از اینکه نافی یا مثبت باشد) از او تقلید می‌کند، با اینکه استصحاب نیز به نوعی ابراز جهل و بناء تعبدی بر سابق است؟! فرضاً مجتهد می‌گوید نماز جمعه در زمان حضور واجب بوده، اکنون بنا بر استصحاب در زمان غیبت هم واجب است. از آنجا که استصحاب اصل است، به این معناست که در مقام عمل بناء را بر واجب بودن بگذار، پس رجوع مقلد به او، رجوع جاهل به جاهل است.

و چه بسا ممکن است که حتی اینجا فرض کنیم مجتهد دیگری هم هست و می‌گوید اماره وجود دارد که در زمان غیبت، نماز جمعه واجب نیست. آنگاه مقلد چگونه رجوع به مجتهدی کند که مدرکش استصحاب است؟

پاسخ این مسئله روشن است؛ زیرا فرض این است که این مجتهد اعلم است و معتقدیم قول اعلم حجت است. وقتی مجتهد اعلم می‌گوید اینجا جای استصحاب است، یعنی هیچ‌کس نمی‌تواند اماره‌ای بر خلاف مفاد استصحاب و حتی بر وفق استصحاب، اقامه کند و احیاناً اگر مجتهدین دیگر هم مدعی چنین اماره‌ای شده‌اند، چه موافق و چه مخالف، آنها خطا کرده‌اند، لذا اماره‌ای که حجت باشد وجود ندارد. لامحاله مقلد هم این سخن مجتهد را می‌پذیرد که هیچ چیز که بتواند حجت باشد، در رابطه با نماز جمعه در زمان غیبت وجود ندارد، و معنای تقلید همین است. همچنین مجتهد که می‌گوید در چنین جایی که حالت سابقه‌اش وجوب بوده، وظیفه ابقاء ما کان است و خود شارع فرموده است در چنین جاهایی ابقاء ما کان کنید، مشکلی برای تقلید وجود ندارد؛ زیرا تقلید در یک امر شرعی شده است. این در صورتی بود که بگوییم کسی که چنین استصحاب می‌کند، اعلم است و قول اعلم حجت است و قول غیر اعلم حجت نیست.

اما اگر کسی فتوای غیر اعلم را هم به هر دلیلی حجت دانست و ثابت شد که عامی می‌تواند به مطلق

مجتهد رجوع کند، چه اعلم باشد و چه غیر اعلم، و صرف اجتهاد برای مرجعیت کافی است، دو حالت اتفاق می افتد: گاهی مقلدی که به چنین مرجعی که اعتماد به استصحاب می کند، رجوع می کند، علمی ولو اجمالاً به فتوای مجتهد دیگری ندارد که بر خلاف مجتهد مقلدش فتوا داده باشد و اعتماد به اماره کرده باشد، در این صورت مانعی ندارد و مقلد، بنابر مبنای اینکه می شود به هر مجتهدی مراجعه کرد، می تواند قول این مجتهد را اخذ کند؛ چون قول او برایش حجت است و حجت قائم می شود که هیچ اماره ای نیست و عند فقدان اماره با حالت سابقه، باید به حالت سابقه و ابقاء ما کان رجوع کرد و مشکلی نیست. بر این مبنا فحص هم واجب نیست چنانکه بحثش خواهد آمد.

اما اگر مقلد، علم دارد ولو اجمالاً که مجتهد دیگر قائل است که اینجا اماره وجود دارد و مفاد آن اماره هم با مفاد استصحاب متفاوت است، اینجا حقیقتاً تعارض دو فتوای مجتهد می شود که هر دو حجت است و قاعده اولی سقوط هر دو است؛ چون طریقت دارند، و از آنجا که مقلد مستمسک دیگری ندارد باید احتیاط کند. مگر اینکه کسی ادعا کند که مثلاً اجماع قطعی قائم است بر اینکه در اینجا احتیاط لازم نیست و مقلد مخیر است اخذ به هر کدام کند، گرچه احوط این است که قول مثبت را اخذ کند، البته در جایی که قطعاً مبرء ذمه است.

بنابراین رجوع مقلد به مجتهدی که تمسک به استصحاب کرده است، از حیث این اشکال که رجوع به جاهل است پاسخ داده شد.

اشکال از حیث دیگر این بود که موضوع استصحاب، یقین سابق و شک لاحق است و مقلد اصلاً نمی داند نماز جمعه عند الحضور هم واجب بوده تا استصحاب کند یا استصحاب در حقش جاری باشد، پس چگونه حکمی که طبق این استصحاب حاصل شده است برای او لازم الاتباع باشد و عمل به آن حکم، مبرء ذمه باشد؟

در اینجا سه پاسخ می توان مطرح کرد:

۱. همان طور که مرحوم آخوند در تنبیه دوم استصحاب فرمودند^۱، در استصحاب، یقین سابق موضوعیت

۱. کفایة الأصول (ط - آل البیت)، ص ۴۰۵:

الثانی أنه هل یکفی فی صحة الاستصحاب الشک فی بقاء شیء علی تقدیر ثبوتہ

و إن لم یحرز ثبوتہ فیما رتب علیه أثر شرعاً أو عقلاً إشکال من عدم إحراز الثبوت فلا یقین و لا بد منه بل و لا شک فإنه علی تقدیر لم یثبت و من أن اعتبار یقین إنما هو لأجل أن التعب و التنزیل شرعاً إنما هو فی البقاء لا فی الحدوث فیکفی الشک فی علی تقدیر الثبوت فیتعبد به علی هذا التقدير فیرتب علیه الأثر فعلاً فیما کان هناك أثر و هذا هو الأظهر و به یمكن أن یذب عما فی استصحاب الأحکام التي قامت الأمارات المعترية علی مجرد ثبوتها و قد شک فی بقائها علی تقدیر ثبوتها من الإشکال بأنه لا یقین بالحکم الواقعی و لا یكون هناك حکم آخر

ندارد و طریق است برای ثبوت واقعی شیء و لهذا می شود استصحاب کرد ولو اینکه یقین نداشته باشیم. لهذا مجتهد چون مثلاً وجوب نماز جمعه را در زمان حضور در متن واقع ثابت می بیند، می گوید حال که با وجود ثبوت سابق، مقلد شک دارد، در حق او استصحاب جاری است و لهذا واجب است در زمان غیبت هم نماز جمعه را اقامه کند.

۲. اصلاً نیازی به استصحاب مقلد نیست؛ مجتهد خودش این چنین حکم می کند و می گوید من یقین داشتم نماز جمعه در زمان حضور واجب بوده است، از حیث فتوا که آیا الآن بگویم نماز جمعه در زمان غیبت هم واجب است یا نه، می توانم استصحاب کنم و بگویم این حکم واجب بوده اکنون هم واجب است و در رساله ام بنویسم نماز جمعه در زمان غیبت واجب است. یکی از اموری که از روایات استفاده می شود که مجتهد می تواند انجام دهد فتوا دادن است، لذا او فتوا می دهد و مقلد هم که می بیند مجتهدش نوشته نماز جمعه واجب است، باید طبق عمل کند و مشکلی نیست.

۳. همان گونه که در بحث استصحاب بیان شد، یقین به عنوان مصداق حجت اخذ شده است، (لا تنقض یقین بالشک) و اگر چیزی که نازل منزله یقین است - مثل اماره - قائم شد، می توان استصحاب کرد. حتماً نباید مستصحب، متیقن و متعلق یقین باشد، اگر مفاد اماره ای که حجت است باشد کافی است. لذا مجتهد در رساله اش می نویسد: «طبق ادله، نماز جمعه در زمان حضور واجب بوده است» و مقلد هم که این مطلب را می خواند، می فهمد و یقین تبعیدی به سابق پیدا می کند و چون الآن مقلد شک دارد که نماز جمعه واجب است، مصداق «لا تنقض یقین بالشک» می شود. البته این مؤونه وجود دارد که مجتهد، مقلد را تفهیم کند که نماز جمعه در زمان حضور واجب است.

بنابراین اشکال دومی که در مورد استصحاب وجود داشت، به یکی از سه راه، حل شد؛ یا ثبوت سابق کافی است که مجتهد احراز می کند یا در حق خود مجتهد بما هو مفتی کافی است یا مقلدش را با متنبه کردن، در وضعیت یقین تبعیدی به امر سابق و شک لاحق قرار می دهد.

فعلى بناء على ما هو التحقيق من أن قضية حجية الأمانة ليست إلا تنجز التكليف مع الإصابة و العذر مع المخالفة كما هو قضية الحجة المعتبرة عقلاً كالقطع و الظن في حال الانسداد على الحكومة لا إنشاء أحكام فعلية شرعية ظاهرية كما هو ظاهر الأصحاب. و وجه الذب بذلك أن الحكم الواقعي الذي هو مؤدى الطريق حينئذ محكوم بالبقاء فتكون الحجة على ثبوته حجة على بقاءه تبعيداً للملازمة بينه و بين ثبوته واقعا.

إن قلت كيف و قد أخذ اليقين بالشيء في التعبد ببقائه في الأخبار و لا يقين في فرض تقدير الثبوت.

قلت نعم و لكن الظاهر أنه أخذ كسفا عنه و مرآة لثبوته ليكون التعبد في بقاءه و التعبد مع فرض ثبوته إنما يكون في بقاءه فافهم.

حل شبهه در رجوع مجتهد به برائت شرعیه

در اشکال بیان شد رجوع مقلد به مجتهد که بعد از فحص و عدم ظفر به دلیل، اجرای برائت شرعیه مثل «رفع ما لا يعلمون» کرده، رجوع به جاهل است.

جواب این اشکال همان است که در حل مشکل اول استصحاب گفتیم: فرض این است که این مجتهد اعلم است و قول اعلم حجت است و می‌گوید که شارع در اینجاها حکم قابل دسترسی ندارد و هرکس هم بگوید اماره قابل دسترسی وجود دارد، خطا کرده است. و خود شارع فرموده است وقتی حکم اولی را نمی‌دانید، یک حکم ثانوی که برائت یا حلیت است جعل کردم و وظیفه این است و هر کس که خلاف این را بگوید خطا کرده است. در این امر مانعی وجود ندارد که کسی از او تقلید کند.

بلی، اگر کسی تقلید از مجتهد اعلم را لازم ندانست و مجتهد غیر اعلمی در اینجا قائل به جریان برائت نبود و می‌گفت اماره وجود دارد، همان حرف تکرار می‌شود؛ یعنی گاهی مقلد ولو اجمالاً علم به خلاف مجتهد دیگر دارد و گاهی علم ندارد. اگر به نظر مجتهد دیگر علم نداشت، چون در اینجا به خلاف امارات، فحص واجب نیست - زیرا در حجیت قول مجتهد، صرف دستیابی به آن کافی است و فحص از مخالف لازم نیست - مقلد می‌تواند عمل کند و مشکلی نیست. ولی اگر علم اجمالی پیدا کرد که مجتهد دیگری می‌گوید اینجا اماره بر خلاف برائت قائم است، بیان شد که قاعده اولیه اقتضای احتیاط می‌کند مگر اینکه کسی اجماع را ثابت بداند بر اینکه هیچ جا احتیاط واجب نیست.

حلّ شبهه نسبت به برائت عقلیه

شبهه دیگر این بود که اگر مجتهد فحص کرد و نه علم و نه علمی پیش او ثابت نشد، ادله برائت شرعی یا استصحاب نافی هم پیش او ثابت نبود، استصحاب مثبت هم ثابت نبود و در نهایت برای دفع احتمال حکم، به قاعده قبح عقاب بلا بیان تمسک کرد، در این صورت رجوع مقلد به این مجتهد، رجوع به عالم نیست بلکه رجوع به کسی است که تمام درهای علم بر او بسته است، پس چگونه مقلد به او رجوع کند؟

اینجا نیز در پاسخ، همان بیان‌ها جاریست. در حقیقت مقلد و مرجع می‌گوید که اینجا دیگر جای دسترسی به وظیفه شرعی، چه از طریق اماره و چه از طریق اصل نیست و عقل اینجا حاکم است و عقل مقلد هم در چنین جایی این را اقتضا می‌کند که دیگر در ترک احتیاط مؤاخذ نیست؛ چون مرجع به او گفته که شرعاً نه حکمی است، نه احتیاط است و نه حتی برائت، فقط عقل حاکم است و فرض این است که مدرک عقل پیش همه یکی است. پس عقل خود مقلد هم می‌گوید عقاب نیست و برائت عقلی جاری است. در حقیقت اینجا

مجتهد تنقیح موضوع عقل کرده است؛ یعنی گفته است که چنین جایی می‌توانید عقل را به کار ببرید و شرع، تبعدی ندارد. مقلد هم در واقع به حکم عقل خودش برائت را جاری می‌کند. بلکه بالاتر می‌توانیم بگوییم که اگر مقلد نمی‌فهمید قاعدهٔ قبح عقاب بلا بیان چیست و چه معنایی دارد، ولی به فهم و عقل مقلدش اعتماد داشت، مانعی ندارد حتی در حکم عقل به مجتهد رجوع کند.

اما اگر مقلدی باشد که حکم عقلش فرق داشته باشد؛ یعنی مجتهد در چنین جاهایی مدعی شود که حکم عقل، برائت است اما عقل مقلد بگوید در اینجاها باید احتیاط کرد و احتمال تکلیف بدهد، مخصوصاً در جایی که عسر و حرج هم لازم نمی‌آید و یک امر عادی است، مقلد باید احتیاط کند.

این‌ها در صورتی بود که تقلید از اعلم حجت باشد و غیر اعلم حرفش حجت نباشد. اما اگر کسی تقلید از غیر اعلم را جایز دانست و این مجتهد رجوع به برائت عقلیه کرد ولی مجتهد دیگر گفت که دلیل تبعدی وجود دارد، (فرض می‌کنیم آن دلیل تبعدی، مثبت حکم است) باز همان بیان‌ها جاریست:

گاهی علم به نظر مخالف ولو اجمالاً وجود دارد که نظر این دو مجتهد با هم تناقض دارد و قابل جمع نیستند، گاهی این علم موجود نیست. اگر این علم نباشد، مانعی ندارد که نظر همان مجتهدی را که انتخاب کرده اخذ کند به همان نحوی که عرض کردیم و اگر علم اجمالی پیدا کرد، لامحاله جای احتیاط است مگر اجماعی بر خلافش قائم شود.

اجتهاد از طرق غیر مألوفه

مسئلهٔ دیگری که مطرح شده، این است که اگر مجتهدی پیدا شد که از حیث منابع اجتهادش قدری با مجتهدین متعارف تفاوت داشته باشد؛ مثلاً بعضی از مسائل را به نظر خودش از طریق علوم غریبه استنباط کند، مانند علم جفر و رمل و... آیا کار او حجت است؟

اگر بعضی از اجازه‌های اجتهاد را نگاه کنید، مجیز چنین گفته است: *فله أن يستنبط الاحكام الشرعية على الطريقة المألوفة المعروفة*، لذا شامل استنباطاتی که فرضاً با رمل بخواهد بفهمد مثلاً *متنجس نجس* است یا نیست، یا *عصیر عنبی نجس* است یا خیر، نمی‌شود.

اگر کار چنین شخصی ظنی باشد، روشن است که نه برای خودش حجت است و نه برای دیگران و جای بحث نیست. اما اگر فرضاً از این طرق قطع پیدا شد حتی اگر مجتهد هم نبود، در این صورت چون قطع انکشاف تام است باید به قطعش عمل کند. ولی آیا کسی می‌تواند از او تقلید کند؟ چه همهٔ احکامش

را این گونه استنباط کرده باشد یا بعضی از احکامش را از این طریق استنباط کرده باشد.

برای رسیدگی به این مطلب باید ببینیم ادله جواز تقلید چگونه است و چه مقدار کشش دارد.

اگر ادله جواز تقلید، اموری مانند آیه ذکر و آیه نفر یا روایت منسوب به امام عسکری علیه السلام یا روایت ابان بن تغلب و زکریا ابن آدم و یونس بن عبدالرحمن باشد، معلوم است که این موارد را شامل نمی شود؛ چون کسی که این کاره است به او اهل ذکر نمی گویند؛ اهل ذکر مخصوصاً با قرینه نزولش در مورد رجوع به احبار یهود و نصاری، یعنی کسی که کتاب های آنها و احادیثشان را خوانده است. همچنین تفقه در دین یعنی فهم روایات و قرآن کریم، پس جفر و رمل تفقه نیست و هکذا... به هر حال این ادله شامل طرق غیر مألوفه نمی شود.

اما آیا سیره عقلائی بر جواز تقلید، شاملش می شود یا خیر؟

مقرر: سید حامد طاهری

ویرایش و استخراج منابع: محمد عبدالهی

۱. وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۳۱، ح ۲۰ (۳۳۴۰۱):

أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبِ الطَّبْرَسِيِّ فِي الْإِحْتِجَاجِ عَنْ أَبِي مُحَمَّدٍ الْعَسْكَرِيِّ عليه السلام فِي قَوْلِهِ تَعَالَى فَوَيْلٌ لِلَّذِينَ يَكْتُبُونَ الْكِتَابَ بِأَيْدِيهِمْ ثُمَّ يَقُولُونَ هَذَا مِنْ عِنْدِ اللَّهِ قَالَ ... فَأَمَّا مَنْ كَانَ مِنَ الْفُقَهَاءِ صَانِتًا لِنَفْسِهِ حَافِظًا لِدِينِهِ مُخَالَفًا عَلَى هَوَاهُ مُطِيعًا لِأَمْرِ مَوْلَاهُ فَلِلْعَوَامِّ أَنْ يُقْلَدُوهُ وَ ذَلِكَ لَا يَكُونُ إِلَّا بَعْضُ فُقَهَاءِ الشَّيْعَةِ لَا كُلَّهُمْ فَإِنَّ مَنْ رَكِبَ مِنَ الْقَبَائِحِ وَ الْفَوَاحِشِ مَرَآكِبَ عُلَمَاءِ الْعَامَّةِ - فَلَا تَقْبَلُوا مِنْهُمْ عَنَّا شَيْئًا وَ لَا كَرَامَةً وَ إِنَّمَا كَثُرَ التَّخْلِيطُ فِيمَا يُتَحَمَّلُ عَنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ لِذَلِكَ لِأَنَّ الْفَسَقَةَ يَتَحَمَّلُونَ عَنَّا فَيَحْرِفُونَهُ بِأَسْرِهِ لِجَهْلِهِمْ وَ يَضَعُونَ الْأَشْيَاءَ عَلَى غَيْرِ وَجْهِهَا لِغَلَّةِ مَعْرِفَتِهِمْ وَ آخَرُونَ يَتَعَمَّدُونَ الْكُذْبَ عَلَيْنَا الْحَدِيثَ وَ أَوْزَدَهُ الْعَسْكَرِيُّ عليه السلام فِي تَفْسِيرِهِ.

✓ مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، ج ۱۷، ص ۳۱۵، ح ۲۱۴۵۲:

أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ النَّجَاشِيُّ فِي كِتَابِ الرِّجَالِ، قَالَ سَلَمَةُ بْنُ مُحَمَّدٍ الْأَرْزَنْبِيُّ حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ عَلِيٍّ بْنِ أَبَانَ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ صَالِحِ بْنِ السُّدْرِيِّ عَنْ أُمِّيَّةِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ سُلَيْمِ بْنِ أَبِي حَيَّةَ قَالَ: كُنْتُ عِنْدَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَلَمَّا أَرَدْتُ أَنْ أَفَارِقَهُ وَدَعْتُهُ وَ قُلْتُ أَحِبُّ أَنْ تَزُودَنِي فَقَالَ أَتَيْتَ أَبَانَ بْنَ تَغْلِبٍ فَإِنَّهُ قَدْ سَمِعَ مِنِّي حَدِيثًا كَثِيرًا فَمَا رَوَى لَكَ فَارْوِهِ عَنِّي: قَالَ: وَ قَالَ لَهُ أَبُو جَعْفَرٍ عليه السلام اجْلِسْ فِي مَسْجِدِ الْمَدِينَةِ وَ أَفْتِ النَّاسَ فَإِنِّي أَحِبُّ أَنْ يُرَى فِي شِبَعَتِي مِثْلَكَ.

✓ وسائل الشیعة، ج ۲۷، ص ۱۴۶، ح ۲۷ (۳۳۴۴۲):

وَ عَنْهُ عَنْ سَعْدِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ الْوَلِيدِ عَنْ عَلِيٍّ بْنِ الْمُسَيَّبِ الْهَمْدَانِيِّ قَالَ: قُلْتُ لِلرَّضَا عليه السلام شَقَّتِي بَعِيدَةٌ وَ لَسْتُ أَصِلُ إِلَيْكَ فِي كُلِّ وَفْتٍ فَمِمَّنْ أَخَذُ مَعَالِمَ دِينِي قَالَ مِنْ زَكَرِيَّا بْنِ آدَمَ الْقُمِيِّ - الْمَأْمُونِ عَلَى الدِّينِ وَ الدُّنْيَا قَالَ عَلِيُّ بْنُ الْمُسَيَّبِ - فَلَمَّا انْصَرَفْتُ قَدِمْنَا عَلَى زَكَرِيَّا بْنِ آدَمَ - فَسَأَلْتُهُ عَمَّا احْتَجَّتْ إِلَيْهِ.

✓ همان، ص ۱۴۷، ح ۳۳ (۳۳۴۴۸):

وَ عَنْهُ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ نَصِيرٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عِيْسَى عَنْ عَبْدِ الْعَزِيزِ بْنِ الْمُهْتَدِيِّ وَ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ يَفْطِينَ جَمِيعًا عَنِ الرَّضَا عليه السلام قَالَ: قُلْتُ لَأَكَادُ أَصِلُ إِلَيْكَ أَسْأَلُكَ عَنْ كُلِّ مَا أَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْ مَعَالِمِ دِينِي أَوْ فَيُونُسُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ ثَقَّةٌ أَخَذَ عَنْهُ مَا أَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْ مَعَالِمِ دِينِي فَقَالَ نَعَمْ.